



به یقین اولین مجمع
عالی ادبای معاصر در
شمال شرق ایران بوده
است.

انجمن فرخ خواستگاه بزرگان ادب خراسان

با نگاه به پیشینه‌ی
انجمن‌های ادبی خراسان

دکتر رضا افضلی

اشاره:

در نیش خیابان «جهانبانی» و کنار کوچه‌ای نزدیک به سه راه «جم» مشهد، منزل استاد سید محمود فرخ، شاعر نامدار خراسانی قرار دارد. این جا، به یقین اولین مجمع عالی ادبای معاصر در شمال شرق ایران بوده است. بزرگ‌ترین شاعران و ادیبان خراسان و ایران، بارها در آن حضور یافته و شاعران چند نسل، پیش و کم از خرمن دانشی مردان میهمان و اعضای پیش کسوت و دانشمندان، خوشه چینی کرده‌اند. صاحب این خانه، سید محمود فرخ، فرزند سید احمد جواهری است که در سال ۱۲۷۶ تولد یافته و به سال ۱۳۶۰ درگذشته است. فرخ مقدمات زبان‌های فارسی و عربی را در مدارس قدیم آموخته و علوم و فنون ادبی را نزد شیخ محمد حسین سبزواری و پدر فاضلش سید احمد جواهری «دانا» فرا گرفته بود. او قبل از بروز بی‌توجهی‌های شاه، سال‌ها تصدی امور استان قدس رضوی را به عهده داشته و مدتی کفیل استانداری خراسان شده و بعد از آن مسئولیت مدیر عاملی شرکت نساجی و نخ‌ریسی خسروی را داشته است. تصحیح و انتشار کتاب سه جلدی «مجمل فصیحی» از فصیحی خوافی، «روضه خلد»، کتاب دو جلدی «سفینه فرخ» و چند مقاله در مجله‌های آینده، یغما، نشریه فرهنگ خراسان و یادگار، از دیگر کارهای اوست. در سال ۱۳۴۴ شمسی، کتابی موسوم به «هفتادسالگی فرخ» به پایمردی استاد مجتبی مینوی منتشر شده که هنوز شناخت‌نامه مهم و معتبر محمود فرخ و منبع موجود از زندگی او به حساب می‌آید. (رک: ۱/۱ به بعد ۴۲۴/۱۳). دیوان خطی اشعار به جا مانده از فرخ نیز، به کوشش جلال قیامی میرحسینی، شاعر و کارشناس ادبیات فارسی در دست تصحیح است.

نگارنده این سطور که خود از ۱۳۴۶ یعنی سال‌های نوزده و بیست‌سالگی در این انجمن شرکت می‌جسته، می‌کوشد تا با کمک دیده‌ها و شنیده‌ها و خواننده‌های خود و نقل قول‌های دیگران و ذکر منابع و مآخذ و اسامی، به قصد واقع نگاری، این انجمن ادبی را به مدد کلمات تصویر کند.



شماره ۶۷
پاییز ۱۳۸۸

او به توصیف موجز
د کتر غلامحسین
یوسفی: «قدی بلند،
چهره‌ای روشن و
دلپذیر، موی سپید و
حشمت‌افزای، نگاهی
نوازشگر و مهربان،
همراه با مناتی در رفتار
و تانی و ملایمی در
گفتار» دارد



شماره ۶۷
پاییز ۱۳۸۸

خانه‌ی فرخ

از ساعت هشت و نیم به بعد صبح‌های جمعه، هر عابری که از جلو این منزل عبور می‌کند در بزرگ آهنی خانه فرخ را می‌بیند که لای آن کمی باز است و درختان سبز و باغچه‌های سرشار از گل‌های رنگارنگ آن دیده می‌شود.

اگر قصد شرکت در انجمن ادبی فرخ را داشته باشی، آهسته در حیاط را فشار می‌دهی و وقتی داخل شدی، در را مثل قیل به اندازه دو وجبی باز می‌گذاری. وارد حیاط می‌شوی. هر فصلی از سال که باشد، باغچه‌های منزل را تر و تازه و گل‌ها و درختان کهن‌سال و جوان را شاداب و با طراوت می‌بینی. حتی در زمستان هم، کم و بیش پرندگانی در گوشه و کنار جست و خیز می‌کنند و درخت‌های کاج برایت دست تکان می‌دهند و در راهت برف می‌پاشند.

سراسر باغچه‌های چشم اندازت، پر از گل و گیاه است. به سمت راست که می‌پیچی یک ساختمان آجری جا دار را مشاهده می‌کنی که رو به آفتاب و با معماری مرسوم در عصر پهلوی اول ساخته شده و با ایوانی رو به باغچه‌ها، در شمال آن خانه بزرگ قرار گرفته و اتاق‌هایش به طرف حیاط و کوچه پشت آن، پنجره دارد. این عمارت، برجسته‌تر از زمین بنا شده است.

در سمت راست بنا، دو سه پله سنگی و در ورودی پیداست. از چند پله‌ی روبرویت بالا می‌روی و در را باز می‌کنی و داخل راهروی کوچک می‌شوی. دو سوی آن راهرو، دو در وجود دارد که در سمت راستی، همان در ورود به انجمن ادبی محمود فرخ است.

در خلوت انجمن

در انجمن را که باز می‌کنی، انگار دلت باز می‌شود. اگر دیرتر رسیده باشی شاعران و ادیبان بسیاری را گرداگرد انجمن نشسته می‌بینی. سلام می‌کنی و از جمع حاضر صداهای کوتاه و بلند «علیکم السلام» را می‌شنوی. سالن معطر، گویی از مُشک و عنبر خوشبو شده و آفتاب از پنجره‌ها به درون انجمن تابیده و فضای آن را روشن ساخته است. استاد محمود فرخ از پشت میزش که در طرف راست سالن و نزدیک در ورودی قرار دارد، به احترامت بر می‌خیزد و خوشامدگوییان تو را با اشاره به بالای مجلس هدایت می‌کند. حاضران پیر و جوان به اقتضای سن و سالشان گاهی جلو پایت بلند و گاه «یا الله» گویان نیم‌خیز می‌شوند. دورتا دور هر دو اتاق بزرگ و تو درتوی انجمن فرخ، درون قفسه‌های چسبیده به دیوار، کتاب‌های خطی و چاپی گوناگون و دوره‌های مختلف مجلات ادبی جلدشده با نظمی خاص صف کشیده، و چند تایی تابلو نقاشی و یک تمثال از جوانی استاد فرخ بر دیوارهای انجمن نصب شده است. مبل‌ها و صندلی‌های محفل، برای حدود چهل و پنج نفر جا دارد. همین که بنشین، خدمتکاری مودب و آراسته، می‌آید و استکان چای خوشرنگ و خوشبو را با سینی در مقابلت می‌گیرد. آقای جواهری، برادر محمود فرخ، که لیخندی شیرین بر لب دارد، جلو می‌آید و با خوش‌رویی و مهربانی تمام و گفتن سلام به تو، نقل مغز بادامی یا سوهان و بیسکویت تعارف می‌کند. محمود فرخ با جلال و جاذبه

یک استاد واقعی، پشت میزش، مُشرف به اهل محفل نشسته است. او به توصیف موجز دکتر غلامحسین یوسفی: «قدی بلند، چهره‌ای روشن و دلپذیر، موی سپید و حشمت‌افزای، نگاهی نوازشگر و مهربان، همراه با مناتی در رفتار و تانی و ملایمی در گفتار» دارد (۱/۱).

غالباً روی میز تمیز و مرتب فرخ، کاغذهای سپید، در کنار دیگر لوازم تحریر مانند قلم و دوات و خشک‌کن آماده است. تقویم و جا پاکتی و کازیه، حکایت از نظم و دقت یک مرد اداری دارد. همیشه روی میزش کتابی باز یا بسته، انتظار دست و نگاه او را می‌کشد.

جایی برای دیدار بزرگان

چشم‌ها را که می‌چرخانی، شاعران و ادیبانی را می‌بینی که برخی از آن‌ها را در هفته‌های پیشین ندیده‌ای. باید سال‌ها عضو انجمن باشی تا نام همه را از ادیب یا شاعر پیش کسوت کنار صندلی‌ات بیرسی و به تدریج با آنان آشنا شوی. زیرا در هر هفته ممکن است افراد تازه‌ای را ملاقات کنی. با آن که اعضای ثابت انجمن، ابوالقاسم حبیب‌اللهی، گلشن آزادی، دکتر یوسفی، دکتر فیاض، دکتر رسا، احمد کمال، قدسی، صاحب‌کار، قهرمان، باقرزاده، غلام‌رضا صدیق، دکتر مجتهدزاده، تقی پیش، دکتر حجازی، دکتر حسین شهیدی، دکتر احمد علوی، حبیب بی‌گناه، تقی فتوت و ... هستند، هر بار شاعر یا ادیب نوآمده‌ای را در انجمن ملاقات می‌کنی. اگر از هم‌نسلان بنده نگارنده، رضا افضل‌ی‌باشی، محمدحسین ساکت، حسن معین، کلاهی اهری، تقی خاوری، غلام‌رضا شکوهی و محمودرضا آرمین را می‌بینی که در چارپاره قهوه‌خانه داش آقای خود گفته است:

با رضای افضلی رفیق مهربان خود
با شکوهی و جواد طوسی آشنا شدم
با محمد کلاهی و معین و خاوری



از راست به چپ

نشسته: احمد کمال‌پور - ... - محمدزاد شافعی کدکنی - ذبیح‌الله صاحب‌کار - تقی خاوری
ایستاده: عبدالجواد مجبی - محمد قهرمان

با حیب بیگناه نیز همناو شدم
 با امیر برزگر، غفوریان و گوهری
 با مقامی و حجازی و الهیان خوب
 با تمام دوستان که رفته اند ازین دیار
 با تمام همدانم از شمال تا جنوب
 محفل بزرگ فرخ آن ادیب نکته سنج
 بوته اش مس مرا به کیمیاگری گداخت
 فرخی که تا ز من غزل سروده ای شنید
 با سفینه اش مرا به رسم شاعران نواخت
 راه یافتم سه شنبه ها به شهر شعر
 بهره مند گشتم از حضور ناب قهرمان
 از پس زهی که جاودانه باد نام او
 اوستاد من شد این بزرگمرد نکته دان...

گاه گاه، برخی از اعضای سابق منزل فرخ که به تهران رفته و پایتخت نشین شده اند، مثل: اخوان ثالث، شفیعی کدکنی، دکتر اسماعیل خوبی و حسین خدیوچ، محمد مختاری و... به انجمن می آیند. گاهی نیز شاعران و عالمان دیگر، مثل محمدحسین شهریار، بدیع الزمان فروزانفر، خانلری، ضیاءالدین سجادی، عبدالحسین زرین کوب، مجتبی مینوی، امیری فیروزکوهی، و... از شهرهای مختلف در انجمن فرخ حاضر می شوند.

با ملاحظه اسامی سخنوران معاصر، در سفینه فرخ و خواندن اخوانیات استاد و دوستانش، می توانی دریابی که آشنایان و رفقای فرخ در روزگاری که نگارنده این مقاله به دنیا نیامده و یا کودکی خردسال بوده است، چه کسانی بوده اند. اخوانیات و مناظرات محمود فرخ با ملک الشعرای بهار، امیری فیروزکوهی، محمد حسین شهریار، حکمت، رضا گنجعلی، افسر، عباس اقبال، کاظم پزشکی شیرازی، عبدالحسین احمدی، فروزانفر، دکتر نائل خانلری، محمد علی ناصح، حبیب یغمایی، جمشید امیر بختیار، علی بزرگنیا، ابوالقاسم نوید، مهرداد اوستا، اسماعیل امیرخیزی، اقبال آشتیانی، نیر سعیدی، رهی معیری، جواهری وجدی، باقرزاده بقا، محمود مستشاری، کمال زین الدین، ابراهیم صهبا، ابوالقاسم حالت، سیف الله وحیدنیا، معینی کرمانشاهی و دیگران در کتاب «سفینه فرخ» آمده است (رک: ۱۰/۳۳۱ به بعد).

شاید وقتی دیوان فرخ چاپ شود، بدانی که این نوبیت مشهور را که فرخ در سال ۱۳۳۳ در سفینه خود آورده چه زمانی سروده است:

طیب دل من شنیدم که تو

تبی اندرین یک دوشب کرده ای

بمیرم الهی برای تو من

بگواز برای که تب کرده ای (۱۰/۲۸۳).

شاعر ۸۱ ساله عزیز، علی باقرزاده که خود از طریق سفینه با استاد فرخ آشنا و دوست می شود، در مصاحبه ای می گوید: «هوجب آشنایی من با فرخ این بود که شاید در سال ۱۳۲۸ یا ۳۰ که سفینه فرخ را منتشر کردند. بعضی شعرهای ایشان بوی عزت نفس و مناعت طبع می داد... یادداشتی (به ایشان) نوشتم که سفینه شما را خواندم و... و شعری که حاکی از مناعت طبع شما بود مرا تحت تاثیر قرار داد. چندی بعد از استاد (فرخ) نامه ای به

دستم رسید... آن موقع من (= باقرزاده) بیست سال بیشتر نداشتم و ایشان شاعری معتبر بودند... خلاصه از من دعوت کردند که در محفل روزهای جمعه در خانه ایشان حضور یابم» (۳/۶۴ و ۶۴).

علی باقرزاده در کتاب «۲۱ مقاله» می نویسد: «در آن محفل (انجمن فرخ) با اساتیدی از قبیل ملک الشعرای بهار، سعید نفیسی، مجتبی مینوی، بدیع الزمان فروزانفر، مدرس رضوی، دانش بزرگنیا، ادیب طوسی، شهاب فردوسی، مرحومان شهریار و امیری فیروزکوهی دیدار داشته از افاداتشان بهره مند می شدم». علی باقرزاده در مقاله اش اضافه می کند: «به یاد دارم یک روز شادروان حاج آقا بزرگ تهرانی در سن کهولت با فرزند خود و روزی کمال الدین عینی فرزند استاد صدرالدین عینی از عراق و تاجیکستان به مشهد آمده بودند و در محفل فرخ از افاضاتشان برخوردار شدیم. بسیاری از دانشمندان خارج از کشور که به مشهد می آمدند، در جلسه مذکور حاضر می شدند» (۲/۳۳ و ۴۴).

بنابراین هر هفته ممکن است برای انجمن فرخ مهمانی تازه از خارج یا تهران یا شهرهای دیگر ایران رسیده باشد یک هفته دکتر زرین کوب، یک بار ابراهیم صهبا به همراه دکتر خزائلی روشنل، دفعه دیگر شهریار و نوبت بعدی باستانی پاریزی یا ایرج افشار.

نکته ها و نقدها

جلسه هفتگی انجمن فرخ، با احوال پرسی های معمول و گفت و گوهای دوستانه و تبادل خبرهای ادبی و اجتماعی شروع می شود. سپس نوبت به معرفی کتاب های جدید و شماره های تازه مجلات می رسد. گاهی استاد فرخ برمی خیزد و کتاب یا مجله ای را از قفسه بیرون می آورد و آن را به اهل انجمن نشان می دهد. گاه آن کتاب یا مجله دست به دست می شود و در میان حاضران در انجمن می چرخد. در پاره ای از مواقع برای ملاقات های چند نفری از دوستی بیمار یا شرکت در جشن های شادی اعضا و یا مجلس سوگ رفیق شاعر یا ادیبی که عزیزش را از دست داده است، برنامه ریزی می شود.

در حالی که نور آفتاب صبح آدینه خود را بیشتر و بیشتر بر روی قالی های انجمن گسترده است و میهمانان جای مطبوع دوم و حتی سوم خود را نیز با لذت نوشیدماند، به دستور استاد فرخ شعر خوانی آغاز می شود. اول از همه محمود فرخ، شاعران کم تجربه و جوان را یکی یکی به خواندن شعر دعوت می کند. گاهی شعر آنان با احترام کامل توسط فرخ یا چند عضو دیگر انجمن، بسیار ملایم نقد می شود و نظرها غالباً جنبه ای ارشادی و تشویقی دارد. خواهیم دید که فرخ ایراد شعرها را جلو جمع نمی گیرد. احمد کمال در مصاحبه ای می گوید: «در محافل هفتگی، شعرها خوانده می شد و در پایان مجلس، من آخرین نفر بودم که آنجا را ترک می کردم. قبل از رفتن می آمدم جلو میز شادروان فرخ می فرمودند: اینجای بیت، غلط است. اگر در این بیت این کار را بکنی، بهتر می شود. به این بیت نرسیدی، بهش برس و کلماتش را درست کن. این طوری انتقاد می کردند نه جلوی مردم. من قصیده سرا بودم. ایشان هم قطعاً قصیده سرا بودند، چون غزلشان از قصیده کمتر است. در شعر من دقت می کردند. اگر یک عیب جزئی می دیدند

گاهی نیز شاعران و عالمان دیگر، مثل محمدحسین شهریار، بدیع الزمان فروزانفر، ضیاءالدین خانلری، سجادی، عبدالحسین زرین کوب، مجتبی مینوی، امیری فیروزکوهی، و... از شهرهای مختلف در انجمن فرخ حاضر می شوند.



شماره ۶۷
 پاییز ۱۳۸۸

می گفتند آقای کمال به این مصرع برس ...» (۱۹۲/۳ و ۱۹۳).

اخوان ثالث هم به استاد ارادت داشته و در نامه ای که در پانزدهم تیرماه ۱۳۴۰ برای فریدون صلاحی و نعمت میرزازاده فرستاده نوشته است: «اگر محبت کنید و گاهی خبری و شعری یا روزنامه‌ای به آن نشانی برای من بفرستید متشکر خواهم شد. اخبار ولایت همیشه جالب و خاطره‌انگیز است، مخصوصاً از خبرهای ادبی آنجا. انجمن ادبی خراسان حلقه محبت دوستان و استادان قدیم من، حضرات فرخ و گلشن آزادی و نوید و دکتر فیاض و محمد قهرمان و دیگر و دیگران، که اگر گذارتان افتاد سلام و اشتیاق مرا هم برسانید.» (۱۴۸/۳).

پیشنهاد تخلص به شاعران

اگر شاعر برای بار اول به انجمن بیاید، استاد فرخ یا دوستانش مانند استادان گلشن آزادی و نوید، از تخلص او سوال می‌کنند و اگر هنوز تخلصی انتخاب نکرده باشد، از سوی فرخ یا دیگران یک یا چند تخلص به او پیشنهاد می‌شود که از آن‌ها یکی را برگزیند. بنده نگارنده، اولین باری که با ترس و لرز در انجمن فرخ حاضر شدم، جوانی نوزده بیست‌ساله بودم. آن روز بدون همراه و تنها با نشانی‌هایی که از کمال و دوستان در قهوه‌خانه‌ی داش آقا شنیده بودم، به انجمن فرخ رفتم. به هرجهت، پیشنهاد تخلص از سوی شاعر پیش کسوت به شاعر جوان در انجمن‌های ادبی معمول بوده است. می‌دانیم که شاعر مشهور زمان خود عبدالحسین نصرت در «انجمن ادبی خراسان» در تاریخ ۱۳۲۶/۱۱/۶، به مهدی اخوان ثالث تخلص «امید» را پیشنهاد کرده و اخوان آن را پذیرفته و بعد با همین تخلص به شهرت رسیده است (رک: ۴: ۱۹).

شعر خوانی بزرگان و یادی از استاد محمد قهرمان

خواندن شعر که در انجمن فرخ از جوانان شروع شده است، کم‌کم به شاعران استاد می‌رسد و بعد از خوانده شدن شعرها، از مضامین مشترک و تاثیر گرفتن اشعار از قدما و معاصران سخن به میان می‌آید. قالب‌های شعری، گوناگون است و مضمون‌های عشقی، دینی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، وطن پرستی، فکاهی و طنزآمیز در اشعار خوانده شده در طول سال دیده می‌شود. زبان شعرها و تصاویر آن‌ها نیز متنوع است و در سروده‌ها، صورخیال کلیشه‌ای، تلفیقی و تازه و بدیع شنیده می‌شود و برای ابیات بدیع است که بارانی از احسن بر سر شاعر می‌بارد؛ بویژه اگر بار عاطفی هم داشته باشد.

انجمن فرخ به همه حاضران به نوعی فایده می‌رساند. شاعران کم‌تجربه در این انجمن هر هفته مطلبی تازه می‌آموزند و به تدریج با شنیدن شعرهای پیشکسوتان و استادان به قالب‌های شعری و صنایع و سبک‌های ادبی آگاهی می‌یابند.

غالباً استاد محمد قهرمان (هرگاه حضور داشته باشد) آخرین شاعری است که در انجمن فرخ شعر می‌خواند. درجایی دیگر نوشته‌ام که صبح‌های جمعه در جلسات انجمن فرخ، استاد محمد قهرمان را می‌دیدم که مثل سایه‌ای به آن جا می‌آمد و همه اهل انجمن به احترام او بر می‌خاستند.

وی بسیار کم سخن بود و تا وقتی که از او چیزی پرسیده نمی‌شد حرفی نمی‌زد. بعد از اتمام شعر خوانی جوان‌ترها، با خواهش استاد محمود فرخ، که به آقای قهرمان «شازده» یا «حضرت والا» خطاب می‌کرد، وی به خواندن غزل می‌پرداخت. تصاویر شعرش که شادابی جلگه‌های کشمیر را داشت یکی پس از دیگری تحسین خضار را برمی‌انگیخت (۱۰/۵).

جلسه‌ی بدون تعطیلی

انجمن استاد فرخ همواره در طول حیات دایر بوده و تعطیلی نداشته است. در سردترین و گرم‌ترین هواها و در پر برف و باران‌ترین و توفانی‌ترین جمعه‌های سال، سماور آبدارخانه‌ی متصل به انجمن روشن بوده و آن محفل گرم، برای قدوم دوست‌داران خود انتظار می‌کشیده است. استاد گلشن آزادی می‌نویسد: «حتی در مواقعی که ایشان در مسافرت اند، صبح‌های جمعه تا ظهر، در اتاق کتابخانه فرخ، دوستان و اهل ادب و فضل اجتماع نموده، از صحبت همدیگر ادراک فیض می‌کنند و هر دانشمند و شاعر و شخصیتی که از داخل یا گاهی از خارج به مشهد بیاید، در بیت‌الادب فرخ پذیرایی می‌شود» (۴۱۹۹/۱۳). آقای ذبیح الله صاحبکار نیز در صحبت خود با محمدرضا خسروی می‌گوید که: «نه من و نه آنان که از ابتدا یار ثابت انجمن بوده‌اند، به خاطر ندارند که هیچ‌وقت این جلسه موقوف شده باشد. همچنان که گاه می‌شد که یک ماه استاد (فرخ) در مرخصی یا در مسافرت باشند، ولی جلسه دایر بود و هنوز که هنوز است انجمن ادبی فرخ بی وقفه دایر است.» (۱۷۶/۶).

درباره تاسیس انجمن فرخ

برخی گمان می‌کنند تاسیس انجمن فرخ بدون مقدمات بوده و از همان اول از محل منزل استاد فرخ شروع شده است. با بررسی تاریخچه انجمن‌های ادبی قبل از آن، می‌توانیم دقیق‌تر به چگونگی شکل‌گیری آن انجمن پی ببریم. گویا انجمن در یکی دوسال آغاز تشکیل خود، نوبتی و چرخشی بوده است. اما شاعر پیش کسوت، استاد علی باقرزاده، در مقاله‌ای به نام تاریخچه انجمن‌های ادبی خراسان، مطالبی دارد که بسیار مفید است. وی ضمن آوردن خلاصه‌ای مستند درباره انجمن‌های ادبی از قرن ۴ هجری تا قرن ۱۲ هجری، به اختصار درباره انجمن‌های ادبی خراسان در سده اخیر سخن می‌گوید. به گفته باقرزاده، در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ شمسی در ساختمان قدیمی باغ نادری مشهد، کتابخانه فرهنگ قرار داشته و «انجمن ادبی خراسان» در آن جا تشکیل می‌شده است. ریاست آن را سید حسین مشکان طبعی به عهده داشته و اعضای آن انجمن شامل نادری (امیرالشعرا) نظام شهیدی، حاج میرزا شهید اشراق، امین شهیدی، شیخ احمد بهار، شیخ حسن هروی، شیخ محسن گنابادی داوودی، ملک‌زاده (برادر ملک‌الشعرا بهار)، سالار موید خراسانی، میرزا محمد مسعودی، عبدالحسین آل داوود، ادیب بجنوردی، سید عبدالله خان سیار، میرزا اسماعیل نساج، دکتر فیاض، سید علی موید ثابتی، سید محمود فرخ، ابوالقاسم نوید، دانش بزرگ نیا، علی اکبر گلشن آزادی، صیدعلی خان درگزی بوده است. (استاد قهرمان می‌گویند گویا صیدعلی خان درگزی در

اگر شاعر برای بار اول به انجمن بیاید، استاد فرخ یا دوستانش مانند استادان گلشن آزادی و نوید، از تخلص او سوال می‌کنند و اگر هنوز تخلصی انتخاب نکرده باشد، از سوی فرخ یا دیگران یک یا چند تخلص به او پیشنهاد می‌شود که از آن‌ها یکی را برگزیند.



سال ۱۳۲۰ به قتل رسیده است).

به نوشته استاد باقرزاده از سال ۱۳۲۰ تا چند سال پس از آن، انجمن ادبی دیگری هفته‌ای یک بار به ریاست عبدالحسین نصرت منشی‌باشی در تالار باغ ملی مشهد تشکیل می‌شده است. سید محمود فرخ، سید علی موید ثابتی، ابوالقاسم نوید، گلشن آزادی، سالار موید خراسانی، در آن شرکت می‌کرده‌اند و جناب علی باقرزاده (بقا)، چند بار در آن انجمن حضور یافته است (رک: ۳۸۷ تا ۴۲۱).

با این همه در «کتاب پاز» شماره ۳ آذرماه ۱۳۷۰ دوست شاعر محمدرضا خسروی در «روزهایی از یک سال زندگی» و در یادداشت «جمعه بیست و هفتم آبان ماه ۶۷»

برمی‌داشتیم نگاهی می‌کردیم و همین‌طور از صحبت شفاهی به کتاب و از کتاب به اختلاط بر می‌گشتیم تا صلوات ظهر در رسید. یکی از حاضران گفت چه دلنشین بود روز جمعهای که در اینجا و این‌گونه گذشت، انگار که انجمنی بود ادبی. من [استاد فرخ] گفتم اگر چنین است می‌توانیم هر صبح جمعه آن را تکرار کنیم و بدین‌گونه انجمن شکل گرفت» (۱۷۶/۶).

«شعر امروز خراسان»: میراث انجمن ادبی فرخ

نعمت میرزازاده و شفیعی کدکنی به انجمن‌های فرخ و سرگرد نگارنده و قهرمان می‌رفته و در آن سال‌ها خیلی به هم نزدیک بوده‌اند. آن دو شاعر کلاسیک‌سرا و نوپرداز، اشعار اغلب شاعران خراسانی شرکت‌کننده در انجمن‌های ادبی فرخ، نگارنده و قهرمان را گردآوری کردند و در سال ۴۲

نعمت میرزازاده و شفیعی کدکنی به انجمن‌های فرخ و سرگرد نگارنده و قهرمان می‌رفته و در آن سال‌ها خیلی به هم نزدیک بوده‌اند.



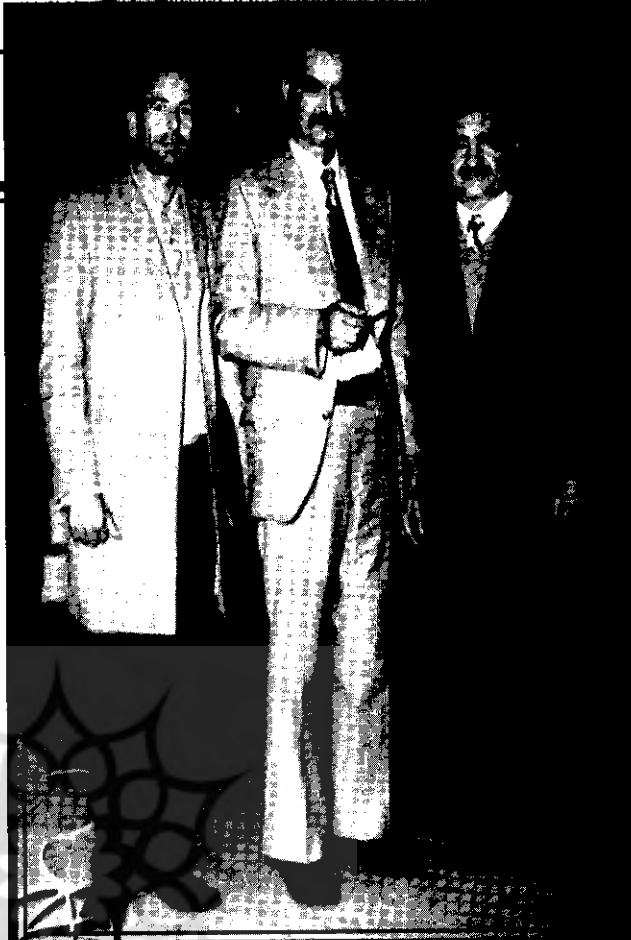
از قول استاد ذبیح الله صاحبکار می‌نویسد:

«از مرحوم فرخ شنیدم که پنجاه‌سال پیش وقتی از سفر تهران برگشتم، روز جمعهای بود. در کتابخانه نشسته بودم که خبر دادند عده‌ای از دوستان به نیت ملاقاتم آمده‌اند من آنها را در همان کتابخانه دیدار کردم. از هر دری صحبت شد. چای و شیرینی را هم به کتابخانه آوردند. دوستان که همه اهل ادب بودند، گهگاهی که در اثنای صحبت نیاز به مراجعه به کتابی می‌داشتند دست دراز می‌کردند و کتاب مورد نظر را بر می‌داشتند، نگاهی می‌کردند و آن را خود سرچایش می‌گذاشتند. مثلاً از ناصر خسرو به قصیده‌ای اشاره می‌شد دو سه بیتی خوانده می‌شد، اگر حافظه یاری نمی‌کرد که بر دو سه بیت چیزی افزوده شود، دیوان ناصر را از کنار دست

در کتاب شعر امروز خراسان در انتشارات توس (مشهد) به مدیریت آقای محسن باقرزاده، به چاپ رساندند.

فهرست ترتیبی نام شاعران بر اساس تاریخ تولد هر شاعر در کتاب شعر امروز خراسان در سال ۱۳۴۲ بدین قرار آمده است:

- ۱- سید محمود فرخ ۲- داود ربانی ۳- سید غلامرضا روحانی ۴- سید ابوالقاسم حبیب‌اللهی «نوید» ۵- بدیع الزمان فروزانفر ۶- محمد بزرگ نیا «دانش» ۷- سید علی موید ثابتی «موید» ۸- عبدالعلی نگارنده ۹- علی اکبر گلشن آزادی ۱۰- محمد امین ادیب طوسی ۱۱- دکتر قاسم رسا ۱۲- ابراهیم صهبا ۱۳- محمد آگاهی ۱۴- دکتر احمد علی رجایی ۱۵- ابوالقاسم راضی «دستور» ۱۶- یزدان بخش قهرمان ۱۷- دکتر تقی



هفته دفترش را به دست دارد و هنگامی که شعری مطابق بسند او در خانه فرخ خوانده می شود در فرصتی مناسب کنار شاعر آن سروده می نشیند و نکاتی می نشیند و زندگی او را کوتاه از دفتر خود یادداشت می کند

به من رجوع کردند. گفتیم: این کار من نیست. کار آقای قهرمان است... بیابید «صد سال شعر خراسان» را جمع کنیم... و بالاخره پس از تغییرات و جرح و تعدیل های بسیار که غالباً سلیقه ای و غیر لازم بود، (کتاب مذکور) چاپ شد» (۱۹۱/۳ و ۱۹۲).

باری، این بنده، (رضا افضل) به چشم خود می بینم که در انجمن فرخ، علی اکبر گلشن آزادی شاعر ضرب المثل مشهور: «برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی / که در نظام طبیعت ضعیف پامال است» هر هفته دفترش را به دست دارد و هنگامی که شعری مطابق بسند او در خانه فرخ خوانده می شود، در فرصتی مناسب، کنار شاعر آن سروده می نشیند و نکاتی کوتاه از زندگی او را می پرسد و در دفتر خود یادداشت می کند. اگر تعدادی از شعرهای او را برای ثبت در تذکره اش درخواست کند، از شاعر می خواهد که در هفته بعد آن ها را با خود به انجمن بیاورد. آقای قهرمان راجع به نوع قضاوت گلشن آزادی در شعر می نویسد: «زنده یاد گلشن آزادی، به سبب آنکه شادروان عقیلی بیشتر عمر خود را در مشهد گذرانده بوده است، نامش را جزو شعرای خراسان آورده و اشعار باقی مانده او را سه هزار بیت نوشته اند. فوت وی در سوم اسفند ۱۳۳۰ روی داده است. احتمال می دهم مرحوم گلشن به خاطر رودربایستی با شادروان فرخ، این گونه قضاوت کرده اند که: عقیلی مطالعاتش در دواوین استادان سخن کم بود. در دو سطر بعد افزوده اند ملک الشعراء بهار به عقیلی و طبع گهرزای او، احترامی خاص می نهاد. این گونه داوری، آدم را به یاد مثل «کوسه و ریش پهن» می اندازد. باری، از چنان شاعری نمی توان سرسری گذشت و او را دست کم گرفت. با این همه، باید از مرحوم گلشن آزادی ممنون بود که با خراسانی شمردن این سراینده، نگذاشته اند نامش از میان برود.» (۲/۷ و ۲۱).

یادی از سه عضو انجمن فرخ

احمد کمال پور. یکی از اعضای اصلی انجمن فرخ، احمد کمال پور است. من نگارنده، کلاهی اهری و محمودرضا آرمین و محمد تقی خاوری و غلامرضا شکوهی و تقی فتوت و حسن معین، غالباً روی صندلی های نزدیک به او می نشینیم. من که با کمال در «قهوه خانه داش آقا» محل جمع شدن شاعران و ادیبان و روشنفکران در عصر ما آشنا شده ام، بعد از آن در انجمن فرخ و انجمن قهرمان خدمت می رسم. او در دفتر کارخانه قند ثابت خدمت می کند. احمد کمال آدم و شاعر جوانمرد و متواضعی است و به نظر می رسد که اضافه بر خواندن دواوین شاعران کهن، برای خواندن زبان عربی هم وقت گذاشته است. او به پرسش های ادبی جوان ترهای دور و برش پاسخ می دهد. کمال می گوید که کفاش بوده و کشتی می گرفته و در زورخانه، به ورزش باستانی سرگرم بوده و به سبب شاعر شدن و عضو انجمن ادبی شدن است که از شغل کفاشی دست کشیده و وارد کار اداری شده است.

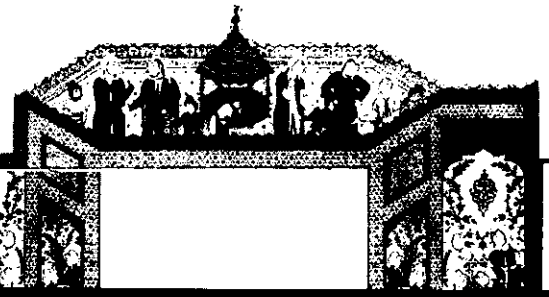
یوسف ازغدی خراسانی، شاعر دیگری که به لهجه محلی مشهدی اشعاری سروده و غالباً به کلمات اصیل مشهدی توجه دارد، یوسف ازغدی خراسانی است. او وقتی که راننده بیابانی بوده به «یوسف ساعتی» شهرت داشته است. شبی در زمستان کامیون او در یکی از شهرهای شمال خراسان خراب می شود و پاهایش را سرما می زند و فلج می شود. وی با دو پای فلج،

- تفضلی ۱۸- دکتر نوح خراسانی ۱۹- احمد کمالپور «کمال» ۲۰- محمد جواد تربتی ۲۱- احمد شهنا ۲۲- عماد الدین برقی «عماد» ۲۳- پرویز داریوش ۲۴- دکتر علیرضا آریان ۲۵- میرهادی ربانی ۲۶- محسن مویدی ۲۷- ناصر عاملی ۲۸- غلامرضا قدسی ۲۹- غلامرضا صدیق ۳۰- محمد رضا رحمانی «مهرداد اوستا» ۳۱- محمد کلانتری «پیروز» ۳۲- شرف الدین خراسانی «شرف» ۳۳- محمد حبیب الهی ۳۴- رضا مرزبان ۳۵- دکتر غلامحسین یوسفی ۳۶- مهدی اخوان ثالث «م.امید» ۳۷- علی باقرزاده «بقا» ۳۸- محمد حسین حسامی محولاتی ۳۹- محمد قهرمان ۴۰- دکتر خلیل آسایش «آرزو» ۴۱- حسین امینی ۴۲- عباس حکیم ۴۳- خسرو یزدان پناه قرائی ۴۴- فریدون مزده ۴۵- قاسم خاتمی ۴۶- دکتر محمد علی راشد ۴۷- فریدون صلاحی «شعله» ۴۸- محمدرضا حکیمی ۴۹- ذبیح الله صاحبکار «سهی» ۵۰- عطاء مهاجرانی ۵۱- سید رحمت الله وظیفه دان «سرو» ۵۲- اسماعیل خوئی «سروش» ۵۳- عیسی نیکوکار ۵۴- نعمت میرزازاده «م. آرزو» ۵۵- محمدرضا شفیعی کدکنی «م. سرشک» ۵۶- محمود کیانوش ۵۷- نادر نادرپور. بانوان: ۵۸- دنیای طاهری ۵۹- معصومه منصوری «منصور» ۶۰- دکتر قمر آریان ۶۱- ویسه حبیب الهی ۶۲- رویا میرزازاده «رویبا» (۱۲/۴۷۷ و ۴۷۸).

احمد کمال، اما، نشر کتاب «شعر امروز خراسان» را محصول انجمن ادبی فرخ می داند و می گوید: «چه خدمتی از این بالاتر که افرادی مثل شفیعی و میرزازاده را واداشت که شعر خراسان را جمع کنند و کتاب شعر امروز خراسان را به وجود آورند. آقای گلشن آزادی هم سه جلد تذکره نوشت، شامل شعرای متاخر و متقدم و متوسط. بعد از فوت ایشان دست نوشت این کتابها بلا تکلیف ماند. کسی نبود آنها را چاپ کند. پسرهایش



شماره ۶۷
پاییز ۱۳۸۸



به کمک سه چرخه و چوب زیر بغل در انجمن فرخ شرکت می‌کند. اواخر دهه پنجاه است و بنده نگارنده در انجمن فرخ، حضور دارم. یوسف ازغدی خراسانی، شعری به لهجه مشهدی می‌خواند و مورد توجه شاعران مجلس قرار می‌گیرد. استاد محمود فرخ، ازغدی را تشویق می‌کند که از این پس فقط به لهجه محلی مشهدی شعر بگوید. فرخ توضیح می‌دهد که سُرایش انواع دیگر شعر با مضامین مکرر فایده‌ای ندارد. او به یوسف ازغدی تاکید می‌کند که شعر متوسط گفتن را رها کنید و از این نوع شعرهای تازه و خوب بگویید (۷۰/۵).

دکتر علی‌اکبر فیاض، احمد کمالپور، از او به عنوان کسی که جلو جمع عیبها را به زبان نمی‌آورد یاد می‌کند. من نگارنده که از جوانی با احمدکمال حشر و نشر دارم، درباره بزرگی‌ها و بزرگواری‌های دکتر فیاض از او سخن‌ها می‌شنوم و زمانی که خود در کتابخانه «دکتر فیاض» دانشکده ادبیات، خدمت می‌کنم، آثار تلاش‌های فرهنگی آن استاد برجسته را در ایجاد دانشکده و این کتابخانه پربار به چشم خویش می‌بینم و از دوست و همکارم جناب استاد قهرمان می‌شنوم. دکتر فیاض در روز پنجم شهریور ۱۳۵۰ در سن ۸۳ سالگی درگذشت. بنده در مراسم یادبود باشکوه او که در تالار رازی دانشکده پزشکی تشکیل شد شرکت کردم. اکثر استادان و ادیبان و شاعران انجمن فرخ و قهرمان و ادبی خراسان و ایران را در آن مجلس دیدم. استادان محمد قهرمان و قدسی و کمال هم آن جا بودند. احمدکمال که مثل دوستان دیگر خود دکتر فیاض را بسیار دوست می‌داشت، درباره نقادی آن مرد بزرگ چنین می‌گوید: «دکتر فیاض هم همین‌طور بود. با این که آدم کوچکی نبود و چندین زبان می‌دانست... نکته‌ای را که (درباره شعر من = کمال) به نظرش رسیده بود همان موقع مطرح نمی‌کرد. می‌گفت بعداً می‌گویم و در بین راه که می‌رفتیم آن را می‌گفت» (۱۹۳/۳).

محمود فرخ در نگاه دیگران

میزبان مهمان‌نواز انجمن فرخ، محمود فرخ است. شاعر پیش‌کسوت، علی باقرزاده در مصاحبه‌ای می‌گوید: «هر کس از خارج یا داخل به مشهد می‌آمد، روز جمعه به منزل ایشان هم می‌آمد. فرخ پیش از آنکه شاعر خوبی باشد، آدم خوبی بود. در خانه‌ای گشاده داشت و از همه پذیرایی می‌کرد. واقعاً همیشه در زندگی‌اش مقروض بود... (فرخ) با آزادی... برای خیلی از اهل شعر و ادب پشتوانه ای بود» (۶۲/۳).

ذبیح‌الله صاحبکار نیز در مصاحبه‌اش تایید می‌کند که: «محمود فرخ مرد بسیار بزرگی بودند با اینکه تمولی از پدر ایشان باقی مانده بود، به سبب سفره وسیع... از آن امکانات چیزی باقی نگذاشت (ند) می‌توانستند به هر مقامی در مملکت برسند ولی می‌خواستند آزاد زندگی کنند و با نظامی که قبول نداشتند کنار نیامدند مرحوم فرخ، غالباً با رجال دوران ستمشاهی درگیر بودند یک وقت مرحوم قدسی می‌گفت: «سید جلال تهرانی که از مهرهای دستگاه و استاندار خراسان و نایب‌التولیه بود، با مرحوم فرخ در مورد کارخانه نخریسی درگیری پیدا کرده بود و کار به جاهای باریک کشیده شده بود. یک روز گفتند آقا! =استاد فرخ) با تو کار دارد. به دفتر مرحوم فرخ رفتیم. آقای فرخ

پاکتی به من دادند و گفتند این را به خدمتگذار نمی‌دهم، به تو می‌دهم که بروی و به سید جلال تهرانی بدهی و جوابش را بگیری و بیاوری. دیدم آقای فرخ خیلی عصبانی هستند در بیرون چون سر پاکت باز بود نامه را خواندم. دیدم فقط یکی دو سطر نوشته اند که: تو می‌دانی اجدادمان را روی آزادگیشان گناشتند جانشان را دادند که باج به شغال ندهند. من هم از همین دودمان هستم و تاکنون باج به شغال ندادم و تا زنده باشم هم نخواهم داد و به تو نیز. برگشتم گفتم: نمی‌شود این نامه را فردا ببرم. فکرم این بود که تا فردا از خشم پایین بیایند گفتند نامه را بدم. بعد زنگ زدند: خدمتکاری آمد. گفتند این نامه را می‌بری، اگر گفتند به دفتر بده بگو نه! از فرخ است و می‌خواهم به خود سید جلال تهرانی بدهم. هم چنین نامه دیگری منتشر کردند و در آن نامه آنچه خواستند تحویل سید جلال تهرانی دادند یکی از جملات آن نامه این بود که: تو مرد پستی هستی! کسی که وقتی به توسیله زد، از ترس یک هفته از خانه بیرون نیامدی؛ حالا با من می‌خواهی درگیر بشوی» (۱۶۷/۳ و ۱۶۸).

دکتر غلامحسین یوسفی می‌نویسد «زندگانی فرخ از حادثاتی مبارزه‌آمیز خالی نیست و بارها در کشاکش حیات، گرفتاری‌هایی داشته است. خود او (فرخ) درین زمینه می‌نویسد: «... به دلایل مختلف من همیشه مخالفینی داشتم... ولی بحملاالله و به فضل خداوند از خطرات مصون ماندم و حیثیایم نیز محفوظ مانده است. چون روی پای خود ایستادم و شخصیتم را به وسیله جاه و مقام حاصل نکرده بودم که با عزل و انفعال بتواند از من سلب شخصیت کنند. در هر مقامی که بودم و هر شغلی که داشتم آن شغل برایم کوچک دیده می‌شده است؛ زیرا خودم نیز به آن جاه و مقام‌ها به نظر حقارت می‌نگریستم و از تصدی مقامی باد و بروتی برخوردار نیستم بودم» دشمنی‌های عوامل مختلف با فرخ سبب شد که در نیمه اول سال ۱۳۳۲ برخی قصد جان او کردند... (۸۷/۱).

استاد سید محمود فرخ در سال ۱۳۳۳، مدیر عامل شرکت نساجی و نخریسی خسروی بوده و کارپردازی آن شرکت را به زنده یاد غلامرضا قدسی سپرده است. به گفته استاد قهرمان، قدسی همواره از شاعر رادمرد محمود فرخ به نیکی یاد می‌کرده است. این رباعی را قدسی برای استاد فرخ سروده است و در صفحه ۲۷۵ «نغمه‌های قدسی» آمده است:

«در فصل بهار از سفر آمد فرخ

بارایت صبر و ظفر آمد فرخ

شد محفل ما به ماه اردی، چو بهشت

کز ره چونسیم سحر آمد فرخ» (۲۷۵/۸).

اعطای دکترای افتخاری به محمود فرخ

سال پنجاه و دو و سه است که من با داشتن شغل اداری، در دانشگاه فردوسی، دانشجوی روزانه ادبیات عرب نیز شده‌ام و مثل همیشه، در جلسات انجمن فرخ هم شرکت می‌کنم. دکتر جلال متینی استاد و رییس دانشکده را بارها در منزل فرخ می‌بینم. استاد دکتر غلامحسین یوسفی هم هرگاه که در سفر نباشد مثل استاد نوید و مجتهدزاده و دیگران به انجمن می‌آید. دانشکده ادبیات تدارک اعطای دکترای افتخاری به استاد

دکتر فیاض هم همین‌طور بود. با این که آدم کوچکی نبود و چندین زبان می‌دانست... نکته‌ای را که (درباره شعر من = کمال) به نظرش رسیده بود همان موقع مطرح نمی‌کرد. می‌گفت بعداً می‌گویم و در بین راه که می‌رفتیم آن را می‌گفت



شماره ۶۷
پاییز ۱۳۸۸

نوپرداز خراسانی اخوان
ثالث و دکتر شفیعی
کدکنی هر گاه به مشهد
می آیند همان طور که
سه شنبه ها در جلسه
انجمن استاد محمد
قهرمان شرکت می
کنند صبح های آدینه به
انجمن فرخ می آیند.



شماره ۶۷
پاییز ۱۳۸۸

سید محمود فرخ را دیده است. مدتی بعد محمود فرخ با احترام به دانشکده ادبیات دعوت می شود تا در جشنی بزرگ با حضور استادان و دانشجویان دانشکده و دانشمندان و شاعران مدعو، به وی دکترای افتخاری اعطاء شود. اکثر اعضای انجمن های فرخ و قهرمان حاضرند، ولی دکتر یوسفی گویا به سبب بیماری در جشن حضور ندارد. در مراسم اعطای دکترای افتخاری به محمود فرخ، استاد حبیب اللهی «نوید» و محقق فاضل تقی بینش سخن می گویند و دوستان حاضر، با شادی به او تهنیت می گویند.

در آن بعدازظهر دل انگیز و ملایم، روی میزهای چیده شده پشت ساختمان قدیمی دانشکده ادبیات، گل و میوه و شیرینی گذاشته شده تا از حاضران و استادان میهمانانی چون مجتبی مینوی و دیگران پذیرایی شود. لباس فرم استادی دانشگاه بر تن فرخ فرهیخته و سپید موی برانزده است. دانشجویان دور او را می گیرند و از او می پرسند که استاد! این همه عمر چگونه گذشت؟ او می گوید مثل برق. می پرسند چه احساسی دارید؟ جواب می دهند: هنوز باورم نیست که پیر شده ام. خود را همان کودکی حس می کنم که در کوچه ها بازی می کرد.

روز یا روزهایی بعد، از دکتر متینی در کلاس نقد ادبی که نگارنده نیز کسب فیض می کند، پرسیده می شود که دکترای افتخاری را طبق چه اصولی به فردی اعطا می کنند؟ او علل علمی و فرهنگی بسیاری را بر می شمارد و یکی از آن علت ها را هم علت سیاسی ذکر می کند. آقای دکتر متینی که گاه گاه به انجمن ادبی فرخ می آید پیش فرخ چون شاگردی کوچک در برابر استادی بزرگ رفتار می کند.

انجمن فرخ بعد از مرحوم فرخ

در سال ۱۳۶۰، روزی که شادروان محمود فرخ درگذشت، من هم قصد داشتم که با استاد قهرمان به تشییع جنازه آن مرحوم بروم. درست یادم نیست که چرا و به چه علت گفته شده بود که خواسته اند مراسم تدفین شلوغ نباشد. به هر حال استاد قهرمان در مراسمی که در آن خانواده فرخ و تعدادی از خویشان و دوستان نزدیکش حضور داشتند شرکت کرد و شادروان استاد سید محمود فرخ در جوار حرم رضوی آرمید.

مدتها بود که استاد فرخ بیمار بود و احمد کمال انجمن را اداره می کرد. چگونگی اداره کردن انجمن توسط کمال خود داستانی دارد که آن را در مصاحبه احمد کمال با آقای قیامی می خوانیم: «یک روز آقای باقرزاده که رییس من بود، زنگ زد که آقای فرخ با شما کار دارم من نزد ایشان رفتم. آقای فرخ بیمار و بستری بودند. آقای دکتر شهیدی هم بالای سر ایشان بودند. آقای فرخ گفتند: آقای کمال! کاری با شما دارم. فکر کردم لابد کار اداری دارند چون در شرکت، رئیس مستقیم ما بودند. گفتیم: اگر امری دارید بفرمایید گفتند: نه، کاری شخصی است. گفتم بفرمایید. گفتند: من دلم می خواهد این انجمن سر پا باشد و از دوستانی که در اینجا دارم، هیچ کدام پا به جفت تر از تو نیستند. اگر می توانی صبح های جمعه زوتر به اینجا بیا. گفتیم: چشم. به این ترتیب در ایامی که آقای فرخ مریض بودند و کسی نبود که جلسات صبح های جمعه را اداره کند، من این وظیفه را به عهده گرفتم. بعد که ایشان فوت شدند، فرزندان آقای فروزان فرخ که واقعا من به دوستیشان افتخار می کنم، برگزاری همان محفل را ادامه دادند» (۱۹۰/۳).

کمال برای ادامه کار انجمن فرخ و چگونگی آن سخنانی دارد که شنیدنی است: «من اینجا می نشستم چون سنم از آقایان بیشتر بود و علاوه بر آن، آقای فرخ، هیئتی پنج نفره را تعیین کرده بودند که شش ماه یک دفعه یا سالی یک دفعه جلسه داشتند. این پنج نفر (به من کمال) گفتند شما انجمن را اداره کن و من پذیرفتم و گرنه، نه آقای فروزان فرخ از من چیزی کمتر دارند و نه دیگران. خود آقایان گفتند: ما گاهی هستیم و گاهی نیستیم. الان آقای محمد قهرمان سه ماه، سه ماه، اینجا نمی آید، آقای صاحبکار هم نمی آید، کسی که مرتب می آید منم. به همین دلیل باید من انجمن را اداره کنم. چاره ای ندارم، البته ریاستی در بین نیست. من فقط برای اینکه نظم مجلس رعایت شود و بگویم مثلا شما شعر بخوانید، می آیم و اینجا می نشینم همین قدر و نه بیشتر...» (۱۹۲/۳).

بعدها شایع شده که استاد فرخ، مخالف شعرهای دارای قالب نو بوده و در وصیتی گفته است که کسی حق ندارد در انجمن من از این نوع شعر بخواند. استاد قهرمان در حاشیه مقاله من نوشته اند: «نشینده ام که شادروان فرخ چنان وصیتی کرده باشند. ولی شعر نو را نمی پسندیدند. یک بار نعمت میرزا زاده اجازه خواست که یک شعر نو بخواند، مرحوم فرخ پاسخ منفی دادند و چون میرزا زاده اصرار کرد که این یک شعر را بشنویم، پذیرفتند، اما پس از استماع شعر، ملتسانه گفتند: به حضرت عباس! من از این شعرها چیزی نمی فهمم».

بعد از خواندن یادداشت استاد قهرمان با دوست شاعر و کتاب شناسم مهدی غفوری ساداتیه تماس داشتیم. او هم به یاد من آورد که یک دفعه به همراه وی به انجمن فرخ رفته بودیم و بنده (افضلی) یک غزل و یک شعر نیمائی خواندم. استاد فرخ از غزل تعریف کرد ولی شعر نیمائی را که شنید چهره درهم کشید. غفوری اضافه کرد که او هم در همان روز شعر «حقوق می دهند/ غم دوباره همی دهند» خود را که خوانده استاد فرخ به او گفته است که دیگر این جور شعرها را در انجمن نخواند و غفوری هم دیگر به آن جا نرفته، ولی بعد از انقلاب یکی دوبار در جلسات ساختمان جدید انجمن فرخ شرکت کرده است.

شاعران بزرگ نوپرداز خراسانی اخوان ثالث و دکتر شفیعی کدکنی هر گاه به مشهد می آیند، همان طور که سه شنبه ها در جلسه انجمن استاد محمد قهرمان شرکت می کنند صبح های آدینه به انجمن فرخ می آیند. اخوان و شفیعی هم به اشعار کلاسیک و هم به شعرهای نو با دقت گوش می کنند و نوپردازی چه در قالب های سنتی و چه نیمایی را تحسین می کنند. به هر حال نبودن شعر مهم است و هیچ شاعر و هنرمندی نمی تواند مخالف نوآوری باشد. فرخ از دوستان مرحوم ملک الشعرای بهار و در زمان خود، در همان قالب های کلاسیک شاعری نوظطل است. می دانیم که دوستش بهار اضافه بر نوآوری در انتخاب قالب، برای ابداع تصاویر تازه نیز می کوشد و در کنار شعرهای چارپاره، که تعدادشان زیاد نیست به سرودن قصیده هایی غرّا می پردازد. او هرگونه تجدد در ادبیات را می پذیرد، منتهی مشروط بر آن که اصول سنت های قدیم محفوظ بماند. نوشته اند که بهار در آخر عمر برای گویندگان، آزادی بیشتری قائل می شود «حتی آنان را از سرودن شعر سفید بی قافیه منع نمی کند» (رک: ۲۹/۳۸۲).

اما شعر منثور در انجمن فرخ بعد از انقلاب هم چندان جای خود را نزد

ادبای کهنسال باز نمی کند. محمدباقر کلاهی اهری تعریف می کرد که یک صبح جمعه در منزل فرخ، شاعری جوان شعری منثور خواند. کسی که در کنار من (کلاهی) بود از حسین خدیوچم که نزدیک به ما نشسته بود پرسید که استاد! نظر شما درباره این نوع شعرها چیست؟ خدیو با همان لهجه شیرین یزدی اش گفت: «این نثره همم مگن کارشم نمشه کرد» (رک: ۵/۱۶۰).



به هر حال خاستگاه بزرگترین شاعران نوپرداز خراسانی همین انجمن فرخ است. کسانی چون مهدی اخوان ثالث، نعمت میرزازاده، دکتر شفیع کدکنی، دکتر اسماعیل خوبی و... در همین انجمن رشد کرده اند و نسل های بعدی شاعران نوپرداز خراسان در همین انجمن اوج گرفته اند. برخی از شاعران و ادیبان نوجو در کتاب هفتاد سالگی فرخ مقاله و شعر برای فرخ دارند و اخوان و شفیع از همان دسته اند (رک: ۱/۲۹ و ۱۳۴).

مدتی بعد از درگذشت استاد محمود فرخ در سال ۱۳۶۰، پسر مهربانش فروزان با مشورت لطیفه خانم (همسر استاد فرخ) و برادر و خواهر و دوستانش ساختمان جدیدی را به جای بنای قدیمی انجمن می سازد و کتابخانه بزرگ فرخ را نیز به جای تازه ساخته منتقل می کند دیگر حالا که وارد منزل فرخ می شوی ساختمان زیبایی جدید را روبرویت و در آن سوی باغچه ها می بینی. مستقیماً می روی و به بنای جدید انجمن وارد می شوی. داخل راهرو که رفتی طرف سمت چپ اتاق و سرویس ساختمان را مشاهده می کنی و چون به طرف راست راهرو می پیچی و در را می گشایی تالار بزرگ انجمن را می بینی. در سه ضلع شمالی و غربی و جنوبی تالار، اشکاف های به هم پیوسته چوبی با درهای شیشه ای و کتاب های چیده شده به چشم می آید. دور تا دور سالن صندلی ها و میزها در دو سه ردیف چیده شده است. در گوشه راست، رو به رویت میزی زیبا با صندلی چرخان دیده می شود که همواره سخنرانی را انتظار می کشد غالباً اگر تمام صندلی ها پر نشود پشت آن میز کسی نمی نشیند در همان صندلی اول دست راست، نزدیک در ورودی، فروزان فرخ با مهربانی به تو خوش آمد می گوید و دستت را می فشارد اگر چند هفته به انجمن نیامده باشی در آغوشت می گیرد و ترا می بوسد جواد ایرامنش همیشه در صندلی گوشه سمت راست فروزان باربشی انبوه، کاملاً خاموش، و سراپا گوش نشسته است و با آن که شاعری پر سابقه است، هیچ وقت شعر نمی خواند غالباً انجمن شلوغ است. تو که از قدیمی ها هستی،

اضافه بر چهره دوستان سابق با قیافه های جدیدی روبرو می شوی. کمال چند صندلی آن سوی تر از فروزان دستت را می گیرد و اگر کنارش خالی باشد همان جا ترا می نشاند. مبل های ردیف جلو با چند میز پذیرائی جای نشستن پیشکسوتان و میهمانان است و شاعران جوان، همیشه در ردیف های پشت سر می نشینند اولین تفاوتی که به چشمت می آید تالار مدرن و کتابخانه ساخته شده بر طبق اصول فنی است. نوم اینکه جمعیت شاعران جوان از قبل بیشتر شده است و سوم جمعیت زنان و دختران شاعر است که رشد فرهنگی را نشان می دهد پیش از این زن یا دختر در برخی از انجمن های دیگر بود اما در این انجمن مردانه راه نداشت. اینک زنان و دختران با پوشش های رایج، در انجمن حاضر می شوند برخی از شرکت کنندگان در انجمن هنرمندانی ادب دوست به شمار می آیند.

پنجره های بزرگ انجمن رو به شرق باز می شود و پرتو آفتاب صبح آدینه همه جا را روشن می کند وقتی که ساعت ده صبح می رسد کمال از تازه کارترین شاعران دعوت می کند که شعر خود را بخوانند ممکن است که او شاعر بعدی را از ردیف آن سوی انجمن به

شعر خواندن دعوت کند هر شاعری در همان جایی که نشسته است شعرش را می خواند انجمن فرخ همچنان هدف اصلی خود را که تشویق و میلان دادن به شاعران جوان است از یاد نبرده است. شاعران جا افتاده بعد از جوانان شعر می خوانند اگر شاعری بخواهد که زود تر برود مسئول انجمن از او دعوت می کند که زودتر شعر بخواند بعد از انقلاب بسیاری از شاعران به قالب های نیمایی و منثور روی می آورند ولی هر چه جلوتر می رویم گرایش به غزل سرایی بیشتر می شود شاعران نوپرداز به تفاریق در جلسات انجمن شرکت می کنند

باز نشستگاه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی و عضو هیات علمی پیشین دانشگاه آزاد

منابع:

۱- مینوی، مجتبی: (زیر نظر) هفتاد سالگی فرخ، تهران، انتشارات مجله یغما، ۱۳۴۴.
۲- باقرزاده علی بیست و یک مقاله مشهده سخن گستر، ۱۳۸۷.
۳- قیامی میرحسینی، جلال: ده چهره، ده نگاه، تهران، خانه آبی، ۱۳۷۷.
۴- احمدپور علی: شهریار شهر سنگستان، تهران، کلهر، ۱۳۸۸.
۵- اقلیل رضاشان، خاستگاه استاد محمود قهرمان مشهده سخن آثار و مفاخر فرهنگی خراسان رضوی، ۱۳۸۴.
۶- یاحقی، محمدجعفر و محمدرضا، خسروی: (زیر نظر) کتاب باز، شماره ۳، آذرماه ۱۳۷۰، مشهده
۷- اخوان ثالث مهدی یا پاندهای عزیز گذشته: نامه از مهدی اخوان به محمد قهرمان، تهران، زمستان، ۱۳۸۳.
۸- قدسی، غلامرضا: نغمه های قدسی، شرح حال و تدوین محمد قهرمان، مشهده، ارشاد، ۱۳۷۰.
۹- آریز پوریجی، ناز صبا تا نیما (دو جلد)، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۱.
۱۰- فرخ، محمود: سینه فرخ مشهده، چاپ خانه، نبرد ما، ۱۳۳۰، ۱۳۳۰.
۱۱- صهبا، ابراهیم: یادای از شاعر عالیقدر و محقق طنزمنند شادروان استاد فرخ خراسانی، تهران، خرمی، تاریخ مقدمه امیری فیروز کوهی، ۱۳۷۰: ۶.
۱۲- آرزوم، م. و (مبشرشک): شعر امروز خراسان، مشهده، توس، ۱۳۴۲.
۱۳- گلشن آزادی، علی اکبر: صد سال شعر خراسان، به کوشش احمد کامالپور، مشهده، آفرینش های هنری آستان قدس، ۱۳۷۰.
۱۴- شفیع کدکنی، محمد رضا: صور خیال در شعر پارس، تهران، نیل، ۱۳۵۰.
۱۵- باقرزاده علی (گرد آورنده): نامه فرزندان مشهده سخن گستر، ۱۳۸۷.

به هر حال خاستگاه بزرگترین شاعران خراسانی همین انجمن فرخ است. مهدی اخوان ثالث، نعمت میرزازاده، دکتر شفیع کدکنی، دکتر اسماعیل خوبی و... در همین انجمن رشد کرده اند و نسل های بعدی شاعران نوپرداز خراسان در همین انجمن اوج گرفته اند.

